

فوتبال، دولت و شهر

گفت‌وگو با دکتر محمدعلی مرادی

اسماعیل یزدانی پور

فوتبال یک ورزش اجتماعی است. از زمان ابراهیم کبکی با دیگر اجزای اجتماع دارد و توانسته است در کنار دیگر بخش‌های اجتماعی و فرهنگی، به توسعه و پیشرفت خود دست یابد. مهارت‌های ورزشی، تخصص‌های بازی با ساختارهای ویژه ابزارها و شیوه‌های رسانه‌های خاص، نظام فصول و بازی و سایر موارد رفتاری تماشاگران، از جمله زیرساخت‌های فرهنگی و اجتماعی مورد نیاز فوتبال هستند. در گفت‌وگو با دکتر محمدعلی مرادی، دانش‌آموخته فلسفه از دانشگاه برلین، تلاش داشتیم با راجع به همین ویژگی اجتماعی فوتبال، فلسفه اجتماعی این ورزش را مورد بررسی بیشتر قرار دهیم.

فوتبال یکی از دستاوردهای مشترک تمدنی بشر امروزی است که از مرز میان تمدن‌ها، کشورها و جوامع فراتر رفته و به صورت یک عامل میان تمدنی نقش بازی می‌کند. در اصل، از دید فلسفه اجتماعی، فوتبال چه نسبتی با ساختارهای تمدن امروزی - همچون ساختار شهر، دولت، طبقات اجتماعی و اقتصاد - دارد؟ به عبارت دیگر، کدام زیرساخت‌های اجتماعی به تولد فوتبال انجامیده است؟ چرا نفوذ اجتماعی فوتبال تا این حد بالاست؟

فوتبال محصول دورانی است که شهرها به وجود آمدند یعنی به نوعی می‌توان آن را همزاد شهر و شهرنشینی دانست. شهر رفتارهای متمایزی ایجاد می‌کند. برای مثال اگر در دیگر ساختارهای زندگی، آدمها به ورزش‌های رزمی می‌پردازند شهر آدمها را وادار به انجام ورزش‌هایی مثل فوتبال می‌کند. شما در شهر باید زندگی و هدف‌های خودتان را زیر نظر یک داور و با حداقل برخورد با رقبا به پیش ببرید. باید سرعت و انعطاف داشته باشید و بتوانید در یک تلاش جمعی و گروهی حداکثر استفاده را از فرصت‌ها ببرید. این‌ها همان خصوصیتی است که در فوتبال هم منعکس می‌شود.

بیا باید نگاهی مشخص‌تر و انضمامی‌تر به تاریخ فوتبال داشته باشیم. فوتبال تا جایی که شنیده‌ام، ریشه‌های اروپایی مشخصی دارد، برای مثال، خیلی از آداب فرهنگی زندگی یونانی‌ها را تداعی می‌کند. در نگاه اول، شما ترکیبی از تئاتر یونانی و جنگ گلادیاتورهای رومی را در این پدیده می‌بینید.

اگر بخواهیم به صورت تاریخی به این پدیده نگاه کنیم باید از چین باستان شروع کنیم. نخستین بار چینیان در مراسمی آیینی به ورزشی پرداختند که شبیه فوتبال امروزی بود. آنان این ورزش را "تسه او کو" می‌نامیدند؛ "تسه او" به معنی با پا زدن و "کو" به معنی توپ بود. چینیان در مراسم آیینی خود به منظور آمادگی در رزم به این ورزش می‌پرداختند تا بتوانند تاکتیکی انضباط، سرعت انتقال، تقویت عضلات، قدرت شخصیت و همبستگی را در افراد بالا ببرند. اما این ورزش در میان چینیان ادامه نیافت و فراموش شد.

در یونان و رم باستان هم می‌توان نشانه‌هایی از این ورزش یافته همان‌طور که در ایتالیای سده‌های میانه نیز به جای پایهایی از این ورزش بر می‌خوریم. اما تا جایی که به بحث ما مربوط است فوتبال به عنوان ورزشی امروزی، در اواسط قرن نوزدهم در انگلستان

متولد شد. در کمبریج، قوانین منع بازی با دست وضع شد و در ۱۶ اکتبر ۱۸۴۶ اولین باشگاه فوتبال در لندن پایه‌گذاری گردید. به این ترتیب همزمان با شکل‌گیری جامعه صنعتی در اروپا، فوتبال هم متحول شد و به صورت امروزی درآمد.

اما این که آن صورت‌های اولیه ورزش فوتبال ادامه پیدا نکرد، مساله مهمی است. چرا کسی از فوتبال پیش از انقلاب صنعتی سخنی به میان نمی‌آورد؟

می‌توان گفت ورزش‌های تیمی و گروهی مانند فوتبال، در تقابل با ورزش‌های رزمی مثل شمشیربازی، کشتی، اسب سواری و...، خصوصیتی را می‌طلبیدند که تنها با رشد و گسترش شهرها و زندگی شهروندی شکل می‌گرفت.

فوتبال، ورزشی شهری است. شهر به معنای مدرن کلمه؛ از جنبه اجتماعی، گسترش و رشد شهرهای بزرگ از عوامل بنیادی تقویت این ورزش به شمار می‌رود. فوتبال، خصوصیتی را در میان جوانان تقویت می‌کند که بیشتر لازمه زندگی مدرن و شهری است: سرعت، قدرت، اعتماد به نفس، انضباط، همکاری جمعی و تیمی و کوشش در عین رقابت. پرهیز از درگیری مستقیم، بازی زیر نظر یک داور؛ این که چگونه می‌توان سرعت داشته بدون این که با حریف برخورد کرد. شما

این ویژگی‌ها را در ورزش‌های رزمی نمی‌بینید. فوتبال و ورزش‌های توبی بیشترین قرابت و همخوانی را با ساختارهای زندگی شهری دارند. فوتبال تمرین همکاری جمعی است. مساله اصلی در فوتبال این است که چگونه می‌توان در یک همکاری جمعی حضور فعال داشت و در عین حال فردیت خود را حفظ کرد. فوتبال به مثابه ورزش، تجلی رابطه فرد با جمع و دیالکتیک این رابطه است و این همان خصوصیتی است که یک دینامیسم پویا در جامعه مدرن می‌طلبد.

به این ترتیب نوع نگاه فوتبالی به رقیب از ویژگی‌های متمایز این ورزش است. در کنار ورزش‌های رزمی که رقیب را به مثابه دشمن تعریف می‌کند، ورزش‌هایی هم داریم که در آن‌ها رقیب خاصی در برابر بازیگر وجود ندارد. برای مثال در مسابقه‌های طی مسافت، از دو و میدانی بگیرد تا شنا، پیاده‌روی، کوهنوردی و...، رقیب اصلی، چیزی به جز زمان و بسترهای زمانی - مکانی نیست.

از کوهنوردی گفتید خوب است از رویکرد گروه‌های سیاسی فعال در پیش از انقلاب بگویم. اگر بخواهیم

به صورت ساختاری و در چارچوب این بحث آن گروه‌ها را دسته‌بندی کنیم می‌توانیم بر اساس ورزش متداول در میان آن‌ها، به این دسته‌بندی بپردازیم. بیشتر آن‌ها بر ورزش تاکید داشتند. آن زمان گروه‌های فعال، زیاد به کوه می‌رفتند و در واقع خیلی از گروه‌های ما و بحث‌های گروه‌های تهرانی در مسیر کوه‌های شمال تهران انجام می‌شد. عده دیگری هم بودند که به ورزش‌های جمعی مثل فوتبال و والیبال می‌پرداختند. می‌توان گفت طرفداران هر یک از این دو شیوه ورزشی، روش‌های مختلفی هم برای مبارزه با شاه داشتند. گروه‌هایی که به کوه می‌رفتند بیشتر روش چریکی و نظامی را برای مبارزه انتخاب می‌کردند و گروه‌هایی که به ورزش‌های شهری می‌پرداختند بیشتر به فکر راه‌هایی مثل مدیریت و بسیج نیروهای موجود بودند. همان‌طور که اشاره کردید، فوتبال و سیاست رابطه مستقیمی دارند. از یک طرف برخی زیرساخت‌های سیاسی لازم است تا فوتبال به وجود آید و از طرف دیگر، خود فوتبال آثار و پیامدهای سیاسی آشکاری دارد. تا جایی که دیده می‌شود، جامعه ایرانی، آگاهی، یا بهتر است بگویم حساسیت‌های زیادی نسبت به ابعاد سیاسی فوتبال دارد.

این موضوع مهمی است و به همین خاطر است که فکر می‌کنم باید در قالب یک کار جدی از دید فلسفه اجتماعی به ابعاد رابطه سیاست و فوتبال پرداخت. اما آنچه می‌توان به طور عمومی گفته این است که فوتبال در سیاست به ایجاد همبستگی و شور و هیبت‌یابی ملی یاری می‌رساند. اگر بخواهیم مثالی در این زمینه بزنیم، می‌توانیم به پیروزی تیم ملی فوتبال آلمان در جام جهانی ۱۹۵۴ اشاره کنیم. آلمان شکست خورده در جنگ جهانی دوم، توانست در مسابقات آن دوره، چهره دیگری از خود در سطح بین‌المللی نشان دهد. چهره‌ای که با یک دولت فاشیستی شکست خورده، تفاوت بنیادی داشت. شرکت تیم ملی فوتبال ایران در بازی‌های جهانی فرانسه در سال ۱۹۹۸ نیز فرصتی به ایران داد تا چهره دیگری از خود نشان دهد. چهره ایرانی که می‌خواهد به قوانین بین‌المللی احترام گذارد و در مناسبات جهانی شرکت کند. اگر به یاد داشته باشیم، مسابقه فوتبال میان ایران و آمریکا هم از حساسیت زیادی برخوردار بود.

البته از فوتبال هم مانند هر پدیده دیگری سوءاستفاده‌های سیاسی شده و می‌شود اما در مجموع می‌توان گفت نیروهای اجتماعی و سرمایه‌های ملی

و معنوی که در ورزش فوتبال فعالیت می کنند، بیشتر خصلتی صلح طلبانه دارند، چرا که این ورزش اصولاً در محیط‌های با امنیت و صلح پایدار امکان رشد و شکوفایی دارد. در عین حال این ورزش فضاهایی را ایجاد می کند که در آن، انسان‌های مختلف صرف‌نظر از فرهنگ و عقاید سیاسی، در کنار هم به رقابت صلح آمیز و دوستانه می پردازند. این امر به نوبه خود به این امید دامن می زند که در سایر زمینه‌های حیات اقتصادی، اجتماعی و سیاسی نیز می توان به طور صلح آمیز و بدون خشونت، به رقابت جدی و همه‌جانبه پرداخت. بررسی پدیده فوتبال از جنبه اجتماعی و نقش این ورزش در شکل دهی فرهنگ شهری و مدرن در ایران، خود از موضوعات مهمی است که باید به آن پرداخته شود.

اگر بخواهیم به صورت مشخص درباره بسترهای سیاسی و اجتماعی فوتبال صحبت کنیم، باید بگوییم فوتبال محصول دولت رفاه است. برای تشکیل یک تیم فوتبال باید بسترها و شرایطی آماده شده باشد که این شرایط را دولت رفاه فراهم می کند. برای مثال، شما به یک بازیگر نیاز دارید که بتواند به صورت اختصاصی و تمام وقت به تمرین فوتبال بپردازد و به چیز دیگری فکر نکند. این امکان در صورت‌های پیشین دولت وجود نداشت. بازیگر باید سطح قابل قبولی از توانایی‌ها را داشته باشد و شرایط زیستی و بدنی او باید همیشه بهینه باشد. این شرایط به سطح فردی محدود نمی ماند. کار و زندگی تیمی بازیگران، زیرساخت‌های ویژه‌ای می طلبد. محل تمرین‌ها، شرایط استادیوم و ... هم نیاز به یک "دولت" با ویژگی‌ها و ذهنیت‌های خاص دارد تا بتواند همه ابعاد زیرساختی، از غذا و امکانات گرفته تا بدن بازیگران را سازماندهی کند. این شکل از دولت با انقلاب صنعتی به وجود آمد.

و می شود گفت که هنوز در حال تکامل است. برای مثال در نتیجه خصلت جهانی فوتبال، در اروپا و در کل جهان اکنون شکل متفاوتی از فوتبال جاری است؛ این تفاوت به طور مشخص پیش از جنگ جهانی و بعد از آن چشمگیر شده است.

بله، اگر بخواهیم تحولات ساختاری فوتبال را در همین نیمه دوم بعد از جنگ مرور کنیم، می بینیم که ایتالیایی‌ها در دهه‌های ۶۰ و ۷۰ با ارائه یک سیستم دفاعی به نام کاتانچو، تنها به نتیجه پیروزی می اندیشیدند. این سیستم با تکیه بر یک دفاع مستحکم، مبتنی بر ده منافع و یک حمله کنند، به ضدبازی می پرداخت و به این ترتیب جاذبه‌های فوتبال را به مخاطره می انداخته در عمل هم روز به روز از تعداد تماشاگران کاسته شد. اما هلندی‌ها و معروفترین تیم باشگاهی آنان، آژاکس آمستردام، سیستمی تازه خلق کردند که شبیه بازی بسکتبال بود و به فوتبال کشویی معروف شد. آنان به این ترتیب طراوتی دو چندان به ورزش فوتبال بخشیدند. اما اجرای این سیستم تازه، با ابعاد سازماندهی گذشته

امکانپذیر نبود و لازمه‌اش بالا بردن سطح فوتبال حرفه‌ای با کیفیتی تازه بود. آمادگی بدنی، راندمان و سازماندهی سیستم باید از سطح مدیریت عقلانی بالایی برخوردار می شد تا بتواند فوتبالی پرتحرک و باطراوت مانند هلندی‌ها ارائه کند. چنین امری زمانی محقق شد که دولت‌های رفاه در اروپا شکل گرفت و این دولت‌ها تقویت و گسترش ورزش فوتبال را جزو برنامه‌های خود قرار دادند. این تاثیر متقابل میان اقتصاد و فوتبال و نیز ضرورت یک سازماندهی با کیفیت بالا، سازمان‌ها و باشگاه‌های ورزشی را وارد مرحله‌ای نوین کرد، چنین بود که در تقویت سازمان یک باشگاه فوتبال، سایر عناصر مدیریت نیز وارد شد. برای این که یک تیم بتواند به نتایج همه‌جانبه‌ای دست یابد، مدیریت مالی، مدیریت فنی، مدیریت روانی و از همه مهم‌تر، دید استراتژیک نسبت به منافع تیم و باشگاه ضرورت یافت.

در این میان، کشور آلمان تجربه یگانه‌ای دارد. آلمان توانست با فوتبال به یک بازتعریف اساسی از هویت خود برسد و این به هیچ وجه اتفاقی نبود. آلمان برای ساخت فوتبال خودش، از عناصر فرهنگی و هویتی‌اش استفاده کرد. فوتبال آلمانی، به عنوان فوتبال کانت و هگل و فیخته، مبتنی بر ساختارهای فکری است. ذهن بازیگر آلمانی، حتی اگر فلسفه نخوانده باشد هم، یک ذهن مفهومی و مفهوم‌ساز است. او می تواند محیط بازی را انتزاعی کند و با این کار از اجزای زمین استفاده بهینه کند. آلمان با این ویژگی توانست هم به بازسازی دولت خودش بپردازد و هم به بازسازی فوتبالش. این تفاوت در سبک بازی، از موضوعات مهم امروز است؛ پرسش این است که آیا این روش آلمانی که می گوئید، یک روش عام برای فوتبال است، یا هر سرزمینی بنا به مقتضیات خود روش متفاوتی در فوتبال دارد؟ برای مثال، گفته می شود کشورهایی مثل آرژانتین یا غنا از این روش پیروی نمی کنند. آلمان فوتبالی مفهومی و انتزاعی دارد و اگر بخواهیم با آرژانتین مقایسه‌اش بکنیم، باید بگوییم که، آرژانتین به عنوان یک کشور آمریکای لاتینی، سرشار از شور و احساس است و این شور و احساس قوی نمی تواند در کنترل یک سازمان منسجم قرار بگیرد. فوتبال غنایی هم به عنوان یک نمونه فوتبال آفریقایی سرشار از طراوت بازی‌های فردی است. در این میان، دوست داریم تحلیلی هم از وضعیت یا سبک بازی ایرانی داشته باشیم. در انجام چنین تحلیلی خیلی تأخیر داشته‌ایم و تا به یک تحلیل جامع و انتزاعی نرسیم، فوتبال ما شناختی از وضعیت خودش نخواهد داشت که بتواند پیشرفت کند.

چند سال پیش در جریان بازی تیم ایران با پرتغال، همین پرسش از سرمربی تیم فوتبال پرسیده شد که جواب داد تیم ایران هنوز برای خودش مکشی ندارد. اگر بخواهیم این حرف را بپذیریم و بیشتر شرح

دهیم، باید از اهمیت شکل گرفتن سوژه شروع کنیم. فوتبال در جنوب ایران خصلت‌هایی مثل آمریکای لاتین دارد، در شمال شباهت‌هایی با فوتبال اروپایی دارد، اما هنوز ما نتوانسته‌ایم ترکیبی از این‌ها بسازیم.

البته در فوتبال اصفهانی، بویژه در دوره‌ای که تحت نظر یک مربی روس کار می کردند، تجربه‌هایی برای ترکیب این دو به وجود آمد که ادامه پیدا نکرد. فوتبال ایران هنوز به ساخت یک سوژه کانونی نیاز دارد که بتواند به تعریف دقیقی از جای خود در زمین برسد و از آن جا برای بازی، حرکت کند. فوتبال ایرانی از یک طرف نمی تواند به انتزاع برسد و کل زمین را به صورت ابستره ببیند و از طرف دیگر نمی تواند خود را به سطح تاکتیک‌های فوتبال آمریکای جنوبی برساند. فوتبال ایران به یک سازماندهی به غایت گسترده نیاز دارد که خود نیازمند مدیران ورزیده است.

امروز فوتبال یک وجه جهانی قوی هم دارد و به دولت-ملت‌ها محدود نمانده است؛ از یک طرف شکل گرفتن فوتبال و ذهنیت‌های فوتبالی دیگر به شهرهای محل زندگی آن‌ها محدود نیست و به راحتی می تواند به جاهای دیگر انتقال یابد. رسانه‌های امروز می توانند در دورافتاده‌ترین نقطه‌ها که هیچ ذهنیت شهری هم ندارند، میل به فوتبال را رواج دهند. از طرف دیگر، خود فیفا هم ساختار جالبی دارد. ما به نقش سازمان‌های بین‌المللی بزرگی مثل سازمان ملل، یونسکو و سازمان تجارت جهانی می پردازیم، اما کمتر دیده‌ام نقش فیفا در تمدن امروز بشری مورد توجه قرار گیرد. بله، از اواسط قرن نوزدهم، پدیده فوتبال سازوکار مستقلی پیدا کرد. در اوایل قرن بیستم، با تشکیل فدراسیون بین‌المللی فوتبال (فیفا) و سپس برگزاری نخستین مسابقات جام جهانی در اروگوئه (۱۹۳۰)، این ورزش ابعادی جهانی به خود گرفت. نخستین جام جهانی به ابتکار "ژول ریمه" برگزار شد و جام جهانی به جام ژول ریمه معروف شد. بعد از ده دوره برگزاری این مسابقات، برزیل در سال ۱۹۷۰ نتوانست با کسب سومین پیروزی جهانی، این جام را برای همیشه به برزیل ببرد. برگزاری این فستیوال‌های بین‌المللی، جدا از جنبه صلح‌آمیزی که داشته در عمل، فضایی ایجاد می کرد که در آن ملت‌ها و فرهنگ‌های گوناگون امکان خودنمایی و ابراز وجود داشته باشند و در حاشیه مسابقات، فرهنگ و آیین‌های خود را به نمایش بگذارند.

فیفا امروز از استقلال خوبی برخوردار است و چون کمترین مناسبت را با مباحث سیاسی داخلی کشورها داشته، حداقل تاکنون نتوانسته به عنوان یک نهاد حرفه‌ای بین‌المللی نقش خود را خوب بازی کند. شما می دانید که بازی‌های رسمی فوتبال در کشورهای عضو، تحت قوانین فیفا اجرا می شود و این به تنهایی به معنای جهانی شدن ساختارهای فوتبال است.